

داستان زندگی آقای مهندس... (۱۱۹)

با همکاری: دکتر روانشناس

داستان زندگی آقای مهندس... همانطور که عنوانش حکایت می کند قصه ای است ثمره بازی با خیال و جور کردن تکه پاره های عمر... هرگونه شباهتی با آدمهای این داستان صرفاً تصادفی است.

مردی که دنبال «زمان» میدوید!

«خواب های انقلاب» ۷

دکتر روان شناس: (سیزدهم جولای ۱۹۹۲)... یک هزار و سیصد و چهل و یک... این رقم باورنکردنی، تعداد خواب های شبانه آقای مهندس است که با خود به جلسات روان درمانی ما می آورد و در یادداشت های روزانه خود می نوشت... نگاهی کلی به این خواب ها، کم و بیش ما را با پاره های گم شده ای از دنیای ذهنی و زندگی روانی این مرد مهاجر و... احساس های سرکوب شده او در طول زمان، آشنا می کند...

در اکثر خواب ها، آقای مهندس را می بینیم که در: بازگشت به وطن، در خانه دوران کودکی، و در دیدار با زن و مردهایی که در گذشته به نحوی یا به زندگی او گذاشته اند... با احساس «گناه»، «اضطراب»، و «پشیمانی»، از دنیای بسته و گرفتار امروز خود، در حال گریز و فرار است و دنبال چیزی می گردد که «زمان» از دست رفته زندگی دیروز او است...

خواب شماره ۸: بازگشت به وطن و ترس از مجازات!

خواب شب پیش را به یاد دارم... یک بار دیگر به هوای دیدار یار و دیار، به وطن بازگشته ام... در خیابان وزرا، وارد ساختمان شیک و مدرن مؤسسه... می شوم و به طبقه چهارم، به طرف دفتر کار میروم... در اطاق بزرگ شورای استادان باز است... تعدادی از همکارانم پشت میز نشسته اند و غذا می خورند... اعتنائی به من نمی کنند... با دیدن یکی از آنها، احساس بدی به من دست میدهد... میدانم چرا... دکتر «میتو» که از همه ما سن تر بود و در گذشته با بنیاد پهلوی همکاری میکرد، من را یاد پدرم می اندازد... رابطه خوبی با هم نداشتیم... به خودم می گویم مردک «گذشته» را فراموش کرده... و در حال حاضر، موافق با حکومت انقلابی، مدیر و همه کاره مؤسسه شده، حقوقش را می گیرد و راحت تر از من، در وطن زندگی می کند...

در دنباله خواب از اطاق شورا بیرون می آیم تا به دستشویی بروم... دستشویی ها، سست چپ راهرو و مقابل اطاق شورا است... از دو دستشویی مقابل من، معلوم نیست کدام «مردانه» و کدام «زنانه» است... اسم و علامتی روی درها نیست... این پا و آن پا می کنم و نمی دانم وارد کدام یک بشوم... بالاخره، یکی از درها را باز می کنم... با دیدن دختری که پشت در ایستاده، متوجه اشتباهم می شوم و خودم را عقب می کشم... ترس به دلم افتاده... در هول و هراسم... احساس می کنم دانشجوی دختری که پشت در ایستاده بود و یکی از استادان زن که حجاب اسلامی دارد، متوجه اشتباه، من شده اند و دنبالم می کنند تا مجازات بشوم... صدائی در گوشم می گوید: کار زشت تو در مملکت اسلامی، جرم و گناه کبیره ای است که باید تقاص پس بدهی... حالا، تعداد زیادی از دانشجویان و استادان زن، دوره ام کرده اند و پرس و جو میکنند... التماس می کنم از سر تقصیر من بگذرند... موافقت نمی کنند، یک نفر می گوید: پاسدارها را خبر کنید...

با ترس و وحشت از خواب بیدار می شوم... تمام بدنم خیس عرق است... برای چند لحظه نمی دانم کجا هستم... وقتی متوجه می شوم آنچه بر من گذشت در خواب بود، نفس راحتی می کشم...

از گزارش جلسات روان درمانی آقای مهندس...

خستگی، کسالت و حالت بد و گرفته آقای مهندس، صبح ها،

گستاخ!، اطاق، اجاره داده اید؟ می گویند خودش بی خبر و سرزده آمده... شاید هم از ابتدا در خانه ما بود و کسی خبر نداشت... به جوان که رو در روی من ایستاده می گویم برو، اعتنائی نمی کند و من را دست می اندازد. به پلیس زنگ می زنم، بقول معروف ککش هم نمی گرد. می ترسم... می ترسم و از اینکه حریف این آدم ناشناس! نمی شوم خودم را می خورم... از ترس و وحشت درگیر شدن با او، دست و پام را گم کرده ام... به خودم می گویم اگر برای همیشه نفرت و درخانه ما، ماندگار شد، چه کنم؟... ممکن است به من صدمه بزنند... چطور است تا صبح بیدار بمانم و مواظب باشم...

هوای تازه و باز شدن پنجره بسته زندگی!

آقای روان شناس می گوید، مرد جوانی که به خوابت آمده بود «سایه» تو است... ای کاش با سایه خودت در نمی افتادی... می پرسم چرا؟... می گوید رفتار و کردار جوان، پاره هائی از شخصیت و خلق و خوی انسانی تو است که در طول زمان، آنها را سرکوب کرده ای و در بیداری از به نمایش گذاردن آنها، با پس می کشی... جوان یا «سایه» در داستان خواب، ماهرانه، به تو یادآور می کند که هنوز صاحب این «خصوصیات!» هستی و بقول معروف «دست از سرت بر نمی دارند»... حرف های آقای روان شناس بدلم می نشیند... ادامه میدهد. می گوید: پیام خواب، روشن و واضح حکایت از این دارد که «سایه» در درون تو، جاجوش کرده و حاضر به ترک خانه روح و روان نیست. می خواهد بماند و زندگی کند. قبولش کن. از او ترس و مقدمش را گرامی بدار. دوست و همکار خوبی است. می تواند کمک کند... بگذارد کم کم تا تو یکی بشود... «سایه»، بدون اعتنا به دادو قال و اعتراض افراد خانواده، «پنجره زندگی بسته» را «باز» کرده تا «هوای تازه» بدرون بیاید، از حالت خاموشی و گرفتگی بیرون بیائی و راحت تر نفس بکشی... این پیام مهم خواب را فراموش نکن... «در را بی جهت بر روی «سایه» خود، نبند»...

خواب شماره ۵: دید و نگاهی نو به زندگی... شنیدن آوای دل!

خواب دیشب را برای آقای روان شناس، تعریف می کنم. خیلی خلاصه... زنی بلند قامت و خوش چهره شبیه «ژیل» از من دعوت می کند تا دست از دارو و نادر و آنچه من را وابسته به زن و زندگی کرده بکشم و با او به سفری که حدس میزنم دور و دراز باشد بروم. ابتدا سرمست از آنچه پیش خواهد آمد، کفش و کلاه میکنم تا دنبال زن بروم اما... یک مرتبه، سایه پدر، از دور پیدا می شود... بی اختیار، خودم را جمع و جور می کنم و از زن کنار می کشم... احساس می کنم با آمدن «پدر» رفتن با زن و فرار از زن و زندگی ممکن نیست...

آقای روان شناس، گاهی اوقات، حرف های عجیب و غریبی میزند. گمان این خواب من را از دید روان شناسی «کارل گوستاو یونگ سوییسی» تعبیر می کند... می گوید: زنی که در خواب دیدی معرف «انیم» (ANIMA) یا بخش لطیف و زنانه (FEMININE) تو است. بخشی که سالیان دراز به آن توجه نمی کردی و در واقع محلس نمی گذاشتی... حالا بدنبال تو آمده تا کمک کند. ای کاش، ترس از پدر را بپاره کنی و با او می رفتی... این بخش لطیف و دست نخورده تو معرف، احساس، عواطف، شهود و الهام (INTUITION) و در یک کلام، دید و نگاهی نو به زندگی است که «احساس» را جانشین «عقل» می کند...

تو، درگیر و بند بخش «خشن و مردانه!» روان، به پاره ای از دل و جان که می تواند مظهر، تحرک و شور و شوق به زندگی باشد، پشت کرده ای... هنوز می خواهی به خانه دوران کودکی باز گردی و با دستورات و قوانین کهنه و قراردادی پدر و اجدادت زندگی کنی... در واقع، نمی خواهی، به حکم طبیعت، عوض بشوی و پوست بیاندازی... انگار، هنوز همان جوان هفده، هجده ساله، سالهای ۱۳۳۰ هستی که از پدر، حساب می برد و از احساس کردن و شنیدن آوای دل، هراس داشت...

خواب شماره ۴: «زمان» از دست رفته زندگی!...

در خواب شب پیش، یک بار دیگر به وطن رفته ام... وارد ساختمان مؤسسه تحقیقات آموزشی می شوم... به سرعت از پله ها بالا میروم... حالا در طبقه چهارم، محل کارم هستم... کمالی دم در اطاق آزمایشگاه ایستاده... دوان دوان جلو می آید... با هیجان زیاد او را بغل می زنم و به گریه می افتم... گریه ام از شوق دیدار او و بازگشت به وطن است... حالا، یکی از کارمندان قدیمی از کنارم می گذرد... به او سلام میدهم... اعتنائی نمی کند... احساس می کنم بعد از انقلاب آدم مهمی شده و خیلی راحت می تواند برایم دردسر درست کند... جوان بلند قامت سنگین وزنی است... قبل از انقلاب، متصدی اطاق پلی کپی و زیراکس مؤسسه بود... نازش خریدار داشت... یک بار، چند روزی غیبت زد... وقتی برگشت معلوم شد از «ساواک» او را خواسته اند تا در مورد تکثیر اوراق و نوشته های «سیاسی» استادان به او آموزش بدهند... بعد از انقلاب نیز اسمش در لیست کسانی بود که زمان شاه با «ساواک» همکاری می کردند... بعدها گفتند شباه اسمی بوده و آزاد شد... دور و برم دانشجویان، استادان و مستخدمین مؤسسه در رفت و آمد هستند... ساکت و خاموش از کنارم می گذرند و اعتنائی به من ندارند... با این احساس تلخ که آمدن به وطن اشتباه بوده و هرگز «زمان» از دست رفته زندگی را پیدا نخواهم کرد، از خواب بیدار می شوم...

از گزارش جلسات روان درمانی آقای مهندس...

زندگی مهاجر، زمانی سر و سامان می گیرد و غربت وطن دوم او میشود که، گذشته خود را پشت دروازه های وطن، جابجارد و با نگاهی مثبت و امیدوار به آینده، از نو بسازد و یک بار دیگر معمار قابل، سرنوشت خویش باشد... خواب های شبانه آقای مهندس که آنها را به جلسات روان درمانی می آورد و در یادداشت های روزانه خود می نویسد، نشان میدهد که قادر به انجام این کار مهم نبوده... سرد پی زمان گم شده، زندگی امروز خود را میان زمین و آسمان معلق نگاه داشته...

خواب شماره ۱۳: اسم شب: مهاجر بشیمان!

در خواب دیشب، میخواستم وارد ساختمان بزرگی بشوم که گویا ورود به آن آسان نبود. دربان ساختمان، مردی تنومند و زشت چهره، با قدم های سنگین، جلوی در، قدم می زد. شکل و شمایل آقای قربانی، کاربردار وزارت خانه را داشت که بعد از انقلاب، مأمور حفاظت مؤسسه ما شد... گمان می کردم به پاس آشنائی، مانع ورود من نمی شود. اشتباه می کردم. جلو آمد و از من «اسم شب» خواست. گفتم «مهاجر!». بهانه آورد که کافی نیست. نمی دانستم چه بگویم... در آخرین لحظه ای که پشت به من میگرد تا وارد ساختمان بشود و در را ببندد، فریاد کشیدم... «بشیمان، مهاجر بشیمان»... انگار کافی بود... راه داد و وارد ساختمان شدم...

ساختمان، مؤسسه ما در خیابان وزرا بود. به طبقه سوم رفتم اما... یک مرتبه با صحنه عجیب و ترسناکی روبرو شدم... در وسط یک خیابان بزرگ، تعداد زیادی ساختمان در حال سوختن بود. به نظرم رسید آتش سوزی واقعی نیست. گویا از یک نمایش مذهبی فیلم برداری می کردند... تکلیف خودم را نمی دانستم...

در صحنه بعدی خواب، سوار ماشین بسیار کوچکی شده بودم که فقط یک صندلی داشت و شیشه جلوی آن را پرده سیاه کشیده بودند. یکی دوبار سعی کردم، ماشین را متوقف کنم، امکان نداشت. با وحشت و هراس به دور و برم نگاه می کردم، چیز زیادی دیده نمی شد، فقط احساس می کردم در خیابان های به آتش کشیده در حال حرکت هستم و بزودی تصادف خواهم کرد... آرزوی می کردم هرچه زودتر از این محیط ترسناک بیرون بیایم... دنبال کسی می گشتم که به من کمک کند... زمان از حرکت ایستاده بود... ناتمام

دفتر خدمات اجتماعی یاری

به سرپرستی پوران مهدی زاده

❖ تابعیت ❖ تعویض نام ❖ ویزای نامزدی ❖ سوشیال سکوریتی

❖ تقاضای گرین کارت ❖ گرفتن بیمه های مدیکل و مدیکر ❖ گرفتن

حقوق و مزایا برای اشخاص ۶۵ سال به بالا و غیره

در صورت احتیاج ما می توانیم به خانه و یا محل کار شما بیایم

(510) 558-6886

Fax: (510) 558-6996 ❖ forpouran@yahoo.com

P.O. Box 6191, Albany, CA 94706



Pedram Amin

Realtor/Loan Officer

- ✓ Residential & Commercial
- ✓ Office Buildings
- ✓ Income Property
- ✓ Foreclosure Property
- ✓ Warehouses
- ✓ 1031 Exchange
- ✓ Apartment Building
- ✓ Leasing
- ✓ Business Opportunity
- ✓ Probate Property
- ✓ Lands
- ✓ Shopping Centers

Office: (408) 269-2021

Direct: (408) 476-3531

Toll Free: 1-888-4PEDRAM

E-mail: 4PEDRAM@gmail.com

پدram امین



مشاور معتمد و دلسوز در امور خرید و فروش املاک، وام و سرمایه گذاری در خدمت جامعه ایرانی

Realtor • Loan Consultant • Notray Public

املاک: خرید و فروش، مسکونی و تجاری، ارزیابی رایگان

وام: مسکونی، تجاری، ساختمانی، وام خرید و تجدید وام

اماکن مسکونی و تجاری، مجتمع مسکونی، خانه های تصرف شده توسط بانک



رستوران فض

غذاهای بسیار خوشمزه با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی

در مکانی متفاوت آماده پذیرائی از شما و میهمانهای شماست.

رستوران فض مجهز به کادر ورزیده کترینگ

به جشنها و میهمانیهای شما جلوه بیشتری می دهد.

رستوران فض با افتخار از شما پذیرائی می کند!

Faz Restaurants & Catering

600 Hartz Ave., Danville, CA

(925) 838-1320

Catering/Banquets: (925) 838-1430

Faz at the 4 Points Hotel by Sheraton

5121 Hopyard Road, Pleasanton, CA

(925) 460-0444

Catering/Banquets: (925) 460-0434

Faz at Sheraton Hotel

1108 N. Mathilda Ave., Silicon Valley Sunnyvale

(408) 752-8000

Catering/Banquets: (408) 752-8008

MacArthur Park Restaurant

American Cuisine

27 University Ave., Palo Alto, CA

(650) 321-9990

Catering/Banquets: (650) 321-9996